نگاهی به استانداردهای دوگانه حقوق بشر در کشورهای مدعی

# جای خالی «حقوق» و «بشر» در حقوق بشر غربی

■ فریده شریفی

**مقوله حقوق بشر در حال حاضر یکی از مهم‌ترین موضوعات در حقوق بین‌الملل معاصر است و اصطلاحی است که پس از تأسیس سازمان ملل متحد در ۱۹۴۵ وارد مباحث حقوقی شده است. این عبارت جایگزین اصطلاح «حقوق طبیعی» و «حقوق انسان» شده و اسناد جهانشمول متعددی نیز برای مدون کردن این حقوق تهیه و تنظیم شده‌اند. در بسیاری از کشورها، نهادها، کمیته‌ها و ارگان‌های خاصی امر رسیدگی به حقوق بشر را به عهده گرفته‌اند. در تعریف «حقوق» آمده: حقوق جمع حق است و آن اختیاری است که قانون برای هر فردی در نظر گرفته که بتواند عملی را انجام و یا آن را ترک نماید. در واقع برای تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق موضوعه برای هر فرد امتیازاتی برابر دیگران می‌شناسد و توانایی خاصی به او اعطا می‌کند که حق می‌نامند و جمع آن حقوق است که «حقوق فردی» هم گفته می‌شود. اما حقوقدانان به حقوق دیگر هم قائل هستند و آن حقوق بشر است. یعنی آن دسته از حقوقی که انسان به دلیل انسان بودن و فارغ از اوضاع و احوال متغیر اجتماعی یا میزان قابلیت و صلاحیت فردی او از آن برخوردار است و این اصول و حقوق بشری و انسانی جنبه جهان‌شمول دارد و برای تمام افراد انسانی در جوامع مختلف قابل اعمال است، چرا که همه افراد به جهت انسان بودن دارای حقوقی هستند که هیچ جامعه یا دولتی نمی‌تواند آنها را انکار کند. اما به راستی مصادیق اصلی حقوق بشر در دنیای بی‌رحم امروزی اجرا می‌شود؟ آیا حقوق انسان‌ها در جامعه بین‌الملل که قانون قلدرمآبی و زورگویی برقرار است کاملا رعایت می‌شود؟!**

***

برخی از محققان و حقوقدانان، حقوق بشر را از نظر اخلاقی ارزیابی می‌کنند و آن را دارای ذات اخلاقی و اهمیت هنجاری می‌دانند، اما آیا هنجارهای اخلاقی از سوی کشورهای زورگو و قلدرماب رعایت می‌شود؟ آیا حقوق بشر در دست این کشورها بازیچه‌ای برای رسیدن به منافع شیطانی آنها نیست؟!

پاسخ این سؤال‌ها را باید در ساختار نظام بین‌الملل جست‌وجو کرد، ساختاری که برخی از کشورهای قدرتمند و صاحبان زر و زور هر آنچه که اراده می‌کنند باید انجام شود و هرچه می‌خواهند باید برآورده شود. در این میانه قتل‌عام، کشتار، تضییع حقوق، غارت و چپاول، دروغ و افترا، پایمال کردن حق و حقوق اصطلاحاتی عادی و معمولی است که مورد استفاده قرار می‌گیرد تا دیگر ملاحظات حقوق بشری تحت‌الشعاع قرار بگیرد!

در این مقاله به وضعیت حقوق بشر در چند کشور غرب آسیا اشاره شده است با این محوریت که این کشورها با کسب اجازه از کشورهای قدرتمند به خود اجازه می‌دهند نه‌تنها موازین حقوق بشری در کشورهای خود را لگدمال کنند بلکه به بهانه مقابله با تروریسم و دفاع از حقوق بشر به کشورهای دیگر هم تجاوز و نظم مورد نظر خود یا قانون هرج و مرج را برقرار کنند شاید بتوانند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و منافع خود را تامین نمایند.

این در حالی است که اخیرا اعضای مجمع عمومی سازمان ملل بار دیگر با بیان ادعاهای واهی درباره حقوق بشر در ایران قطعنامه‌ای را علیه این کشور به تصویب رساندند. ایران بارها ادعاهای کشورهای غربی در زمینه نقض حقوق بشر را رد و تاکید کرده که جمهوری اسلامی ایران یک نظام مردم سالار دینی است و براساس سیاست‌های اصولی و اساسی خود همواره و همیشه مخالف هرگونه تبعیض، بهره‌برداری ابزاری و سیاسی از موضوع حقوق بشر بوده است.

### آل سعود اصلی‌ترین ناقض حقوق بشر

به جرأت می‌توان گفت که رژیم آل سعود از دیگر رژیم‌های عربی در زمینه نقض حقوق بشر ید طولانی‌تری دارد و بیشترین حجم موارد نقض حقوق بشر از سوی این رژیم صورت گرفته است.

جنایات جنگی متعدد این کشور در سوریه و یمن، لشکرکشی به بحرین و کمک به رژیم آل‌خلیفه در سرکوب مسلمانان، حمایت و پشتیبانی مالی و تسلیحاتی از تروریست‌های تکفیری در عراق و سوریه، حمایت از کشتار شیعیان نیجریه، بی‌تدبیری و بی‌کفایتی مسئولان این کشور در پذیرایی از زائران خانه خدا، اعدام شیخ نمر رهبر شیعیان این کشور؛ گردن‌زنی و به صلیب‌کشیدن اجساد، ممانعت از آزادی تجمعات و عقیده و مطبوعات، شکنجه زندانیان سیاسی و رفتار خشن و تحقیرآمیز پلیس با منتقدان و... از جمله موارد متعدد نقض حقوق بشر دولت سعودی است که صدای مدافعان حقوق بشری و سازمان‌های متعدد بین‌المللی را درآورده است، این در حالی است که آل سعود به خاطر داشتن منابع مالی نفتی و حمایت از منافع کشورهای غربی به ویژه آمریکا در منطقه ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک غرب آسیا از تن دادن به هرگونه قطعنامه و بیانیه‌های بین‌المللی طفره می‌رود و حتی بان‌کی‌مون دبیرکل سابق سازمان ملل اخیرا نه تنها نام این کشور را از فهرست ناقضان حقوق کودکان حذف کرد بلکه آل سعود را به عنوان ریاست شورای حقوق بشر این سازمان به ظاهر مدافع صلح و امنیت بین‌المللی انتخاب کرد.

همین تسامح و سهل‌انگاری‌های استراتژیک موجب شده که روند نقض حقوق بشر و قواعد حقوق بین‌الملل توسط این کشور همچنان ادامه داشته باشد.

در طول تاریخ جهان به جنایات کدام کشور به‌غیر از عربستان می‌توان اشاره کرد که درعرض چند ساعت ده‌ها و صدها بار مناطق مسکونی یمن را بمباران کرده و هزاران انسان بی‌گناه را در یک چشم برهم زدن به خاک و خون بکشد و هیچ اقدام عملی از کسی صورت نگیرد؟!

جالب اینجاست که رژیم آل سعود در ارتکاب این جنایات، کشورهای دیگر را هم سهیم کرده و آنان را نیز به قتل عام، نسل‌کشی و نقض گسترده حقوق بشر تشویق می‌کند. رژیم سعودی با همکاری بیش از ۱۰ کشور آفریقای غربی حملات هوایی خود به یمن را از فروردین ۱۳۹۴ آغاز کرده و انسان‌های بی‌گناه زیادی را قتل عام کرده و زیرساخت‌ها و مناطق مسکونی این کشور را ویران ساخته است.

**در بحرین حکم حبس نوجوانان زیر ۱۸ سال، آن هم به زندان‌های طویل‌المدت امر عجیبی نیست و تعداد زیادی از دستگیرشدگان بدون اینکه دلیل و مدرک موثقی برای فعالیت‌های خرابکاری آنها وجود داشته باشد به زندان‌های طویل‌المدت و حبس ابد محکوم شده‌اند.**

**نقض آشکار حقوق بشر داستان یک یا دو کشور عربی نیست بلکه نقطه مشترک بسیاری از کشورهای مرتجع غرب آسیا است.**

برای آل‌سعود، ماه حرام، مناطق مسکونی، همزبان‌های عربی، زنان، کودکان و کشورهای همسایه معنایی ندارد و حملات جنگنده‌های این کشور با دستور مستقیم پادشاه سعودی و دیگر شاهزادگان این کشور صورت می‌گیرد.

نقض آشکار حقوق بشر داستان یک یا دو کشور عربی نیست بلکه نقطه مشترک بسیاری از کشورهای مرتجع غرب آسیا است.

### بحرین

در بحرین نیز مردم این کشور همزمان با وقوع انقلاب‌های مردمی درسال ۲۰۱۱ که نقطه آغازین آن در تونس بود علیه دیکتاتوری آل‌خلیفه اقدام به اعتراض و تظاهرات مسالمت‌آمیز کردند و خواستار اصلاحات اقتصادی و سیاسی شدند اما این اعتراض‌ها به شدیدترین صورت و با همدستی رژیم آل سعود و صدالبته آمریکا و انگلیس سرکوب شد. اخراج معترضان از ادارات دولتی، دستگیری فعالان سیاسی، شکنجه، سرکوب، لغو تابعیت مخالفان و متقابلا اعطای تابعیت به بیگانگان از جمله روش‌هایی است که آل خلیفه برای قلع و قمع مخالفان و به ویژه شیعیان در پیش گرفته است.

لغو تابعیت شیخ عیسی قاسم رهبر شیعیان این کشور، اعطای حکم ۹ سال حبس برای شیخ علی سلمان دبیرکل جمعیت الوفاق و دستگیری و اخراج بسیاری از علمای شیعه، تخریب مساجد و نمادهای شیعیان این کشور از دیگر مظاهر مخالفت و به حاشیه راندن مسلمانان در این کشور اسلامی است.

**در طول تاریخ جهان به جنایات کدام کشور به‌غیر از عربستان می‌توان اشاره کرد که درعرض چند ساعت ده‌ها و صدها بار مناطق مسکونی یمن را بمباران کرده و هزاران انسان بی‌گناه را در یک چشم برهم زدن به خاک و خون بکشد و هیچ اقدام عملی علیه آن از کسی صورت نگیرد؟!**

این اقدامات ناقض حقوق بشری در بحرین در شرایطی صورت می‌گیرد که سازمان دیده بان حقوق بشر و دیگر مجامع حقوق بشری بارها از آل خلیفه خواسته‌اند دست از این اقدامات سرکوبگرانه بردارد و به خواسته‌های معترضان احترام بگذارد. براساس گزارش مرکز حقوق بشر بحرین در سال ۲۰۱۵ میلادی نزدیک به ۲۰۰۰ نفر به دلیل مشارکت در فعالیت‌های اعتراضی بازداشت شده‌اند و این در حالی است که شمار واقعی افراد بازداشت شده بسیار بیشتر از آمار اعلام شده است، درنزدیک به ۵۰ درصد از موارد این بازداشت‌ها، نیروهای امنیتی بدون مجوز وارد منازل مسکونی شهروندان شده‌اند و به غیر از دستگیری فعالان و ایجاد رعب و وحشت در میان خانواده‌ها به تخریب اموال و سرقت آنان پرداخته‌اند. در این سال همچنین نزدیک به ۵۰۰ نفر ناپدید شده‌اند که ۳۸ درصد از این افراد را نوجوانان زیر ۱۸ سال تشکیل می‌دهند.

در بحرین حکم حبس نوجوانان زیر ۱۸ سال، آن هم به زندان‌های طویل‌المدت امر عجیبی نیست و تعداد زیادی از دستگیرشدگان بدون اینکه دلیل و مدرک موثقی برای فعالیت‌های خرابکاری آنها وجود داشته باشد به زندان‌های طویل‌المدت و حبس ابد محکوم شده‌اند. درسال ۲۰۱۵ تقریبا ۲۵ فعال حقوق بشر بازداشت شده‌اند که نبیل رجب فعال حقوق بشری در زمره آنها است که به دلیل اعتراض به دخالت عربستان در یمن دستگیر و به زندان افتاده است.

دولت بحرین همچنین در همین سال تابعیت بیش از ۲۰۰ شهروند این کشور را به اتهام ساختگی «فعالیت‌های تروریستی» لغو کرده است.

در کویت نیز وضعیت حقوق بشر بهتر از این دو کشور عربی نیست، روزنامه کویتی «الرای العام» در این باره می‌نویسد: «اقلیت حاکم برای در دست گرفتن کنترل امور حاضر است تجاوزاتی مرتکب شود که هر وجدان بیداری را به درد می‌آورد.»

بازداشت تظاهرکنندگان بدون تابعیت و سرکوب آنها، محدود کردن آزادی بیان و تجمعات، وضعیت اماکن عبادی غیرمسلمانان، حقوق زنان، وضعیت برخی از شاغلان در ادارات دولتی و برخوردهای امنیتی نسبت به آنان از جمله موارد متعدد نقض حقوق بشر در کویت است که روزنامه رای العام به آنها اشاره کرده است.»

«احمد الصراف» نویسنده و روزنامه‌نگار کویتی نیز وضعیت حقوق بشر در کویت را نتیجه طبیعی قانون‌شکنی‌های دو قوه مقننه و مجریه می‌داند و تاکید می‌کند که حقوق شهروندان یا افراد مقیم در کویت ازروی جهالت یا غفلت مسئولین تضییع می‌شود.

این نویسنده خاطرنشان می‌کند، مادامی که اقلیتی امور مربوط به قانونگذاری در کشور را در دست دارند مشکل است که بتوان اوضاع را تغییر داد! سازمان دیده‌بان حقوق بشر هر ساله به تهیه گزارشی درباره وضعیت حقوق بشر در کشورهای مختلف می‌پردازد و گزارش اخیر این سازمان درباره وضعیت حقوق بشر در کشورهای عربی به ویژه عربستان و بحرین تکان‌دهنده است البته این سازمان حقوق‌بشری به تشریح وضعیت حقوق بشر در اردن، امارات متحده عربی، قطر، مغرب و... نیز پرداخته است و از زندان‌های مملو از تظاهرکنندگان و معترضان، نقض حق آزادی بیان، دستگیری و محاکمه منتقدان، وضعیت بغرنج حقوق زنان و اقلیت‌های مذهبی و... در این کشورها گزارش تهیه کرده است ولی از برخی کشورها انتقاد بیشتری کرده است.

«نیکلاس مک گیهان» گزارشگر سازمان دیده‌بان حقوق بشر در گزارش اخیر خود اعلام کرده است که «در حال حاضر بیش از ۱۴۰ چهره مخالف نظام‌های دیکتاتوری کشورهای حاشیه جنوبی خلیج‌فارس دربند نیروهای امنیتی و تحت شرایط بدی به سر می‌برند چرا که سیاست حکام عرب حوزه خلیج‌فارس آن است که نویسندگان و فعالان سیاسی سخنی از شرایط نابسامان وضعیت حکومتی این کشورها به میان نیاورند و اوضاع پر اختناق و توأم با فشارهای سیاسی به مخالفان را به اطلاع جهانیان نرسانند.»

این سازمان همچنین اعلام کرده که سیاست اعراب حوزه جنوبی خلیج‌فارس همواره تهدید مخالفان و بازداشت و شکنجه آنها بوده است و نیروهای امنیتی در این کشورها همواره دست به سرکوب مخالفان سیاسی و فعالان می‌زنند.

به گفته گزارشگران این سازمان، مقامات برخی کشورهای عربی در شکنجه، دستگیری، زندانی کردن و حبس‌های طویل‌المدت مخالفان سیاسی هیچ توجهی به افراد ندارند و برای آنان، زنان و کودکان، افراد سالمند و بیماران فرقی ندارند.

این سازمان به نمونه بارز «زینب الخواجه» فعال سیاسی بحرینی اشاره می‌کنند که بدون هیچ دلیل و مدرکی مدت‌ها در زندان به سر برد و حتی در سخت‌ترین شرایط کودک خود را به دنیا آورد.

مصادیق بارز جنایات حقوق بشری در این کشورها در شرایطی صورت می‌گیرد که کشورهای مدعی طرفداری از حقوق بشر غربی نیز از اقدامات ناقض حقوق بشری این کشورها حمایت می‌کنند و به دلیل نیازی که به نفت این کشورها دارند آنها را زیر چتر گسترده حمایتی خود قرار می‌دهند تا آنها با آرامش کامل به جنایات حقوق بشری مشغول شوند.

### انگلیس

بر کسی پوشیده نیست که یکی از حامیان اصلی رژیم آل خلیفه در سرکوب شیعیان این کشور انگلیس است که دستور سرکوب‌ها مستقیما از کاخ باکینگهام صادر می‌شود و سفر اخیر «ترزا می» نخست وزیر انگلیس به منامه مسائل اقتصادی و به دست آوردن ۳۰ میلیارد دلار از طریق تجارت با این کشور و سایر کشورهای حوزه خلیج‌فارس است.

درواقع نخست‌وزیرانگلیس هیچ توجهی به مسائل حقوق بشری این کشورها ندارد و پول و تجارت تنها مواردی هستند که هدف سفر ترزامی را مشخص می‌سازد.

انگلیس در حالی که همواره داعیه حمایت از حقوق بشر را دارد و خود را نگران وضعیت فاجعه‌بار حقوق بشر در کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس می‌داند اما در ارسال سلاح، پول و حتی آموزش سرکوبگران بحرینی از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند.

در هر صورت واژه حقوق بشر اصطلاحی فریبنده است که تحت پوشش آن جنایات زیادی صورت می‌گیرد و لکه ننگی است که بر پیشانی مدعیان حقوق بشر نشسته است.

---

مرشایمر نظریه‌پرداز معروف روابط بین‌الملل مطرح کرد

# هژمونی مرگ و تخریب، راهبرد آمریکا در غرب آسیا

**اشاره**

**«جان مرشایمر» نظریه‌پرداز آمریکایی در رشته روابط بین‌المللی، اخیرا طی کنفرانسی در روسیه، کشورش را در غرب آسیا، نه یک «هژمون نظم و ثبات» بلکه «هژمون مرگ» توصیف کرده و گفته است که این مسئله حتما باید مورد بررسی قرار گیرد.از جمله مسائلی که بارها توسط رهبر انقلاب به آن اشاره شده، مسئله شکست پی‌درپی آمریکا در مناطق مختلف و مسائل جوراجور است. کسانی که به موضوع توزیع قدرت در نظام بین‌الملل توجه دارند.**

**بررسی این مسئله، از ضروریات است؛ اما شنیدن نقش مخرب آمریکا از زبان یک نظریه‌پرداز برجسته آمریکایی که به مکتب واقع‌گرایی هم تعلق دارد، قابل تأمل است. درواقع، مرشایمر نظام توزیع قدرت را برخلاف نظریه «تجدیدنظر طلبان لیبرال» مطرح می‌کند، نظریه‌پردازانی که همچنان برای آمریکا یک جایگاه مسلط را در نظام بین‌الملل قائل هستند.**

### سرویس خارجی

مرشایمر که نظریه‌پرداز اصلی «نوواقع‌گرایی تهاجمی» محسوب می‌شود، به منطقه غرب آسیا پرداخته و گفته است: «خاورمیانه تنوعی از کشورهای مختلف را در برمی‌گیرد و آمریکا نیز از سال ۲۰۰۱ روی خاورمیانه متمرکز شده است. اگر به آنچه آمریکا در عراق انجام داده و نقشی که در نابودی سوریه، لیبی و افغانستان داشته است نگاه کنیم، با سابقه‌ای غم‌انگیز مواجه می‌شویم. حضورآمریکا در خاورمیانه به صلح و رفاه منجر نشده، بلکه هژمونی مرگ و تخریب را به دنبال داشته است.

بهترین گزینه برای آمریکا این است که از خاورمیانه بیرون بماند. مردم منطقه خودشان باید در حوزه سیاسی خود، تصمیم‌گیری کنند. آمریکا می‌خواهد مطمئن شود که نفت در کنترل کسی نباشد (ولی) ما باید نیروهای خود را خارج نگه داریم و در شرایط اضطرار [با هدف تأمین امنیت نفت] آن‌ها را وارد میدان کرده و سپس خارج کنیم. ما نباید چیزی شبیه دکترین بوش را در خاورمیانه دنبال کنیم.»

### هژمونی مرگ

در بخش مهم سخنان جان مرشایمر، که به بحث «هژمونی مرگ» در خاورمیانه اشاره کرده، ضروری است به شروع هژمونی مرگ اشاره شود.

افغانستان: بسیاری از آمریکایی‌ها معتقدند که آمریکا بعد از حضور در افغانستان توانسته است در منطقه غرب آسیا هژمونی ایجاد کند و مدیریت بحران‌های منطقه را به دست گرفته و همین نقش را برای بحران‌های احتمالی آینده نیز داشته باشد. اما بهتر است که در مورد افغانستان و عراق با آنچه مرشایمر به درستی «هژمونی مرگ» خوانده، هم عقیده شویم.

کشور افغانستان در سال ۱۹۱۹ از استعمار انگلیس مستقل شد. از این تاریخ به بعد و به خصوص از سال ۱۹۳۶ که مناسبات سیاسی میان دو کشور برقرار شد، تاکنون، سران آمریکا به افغانستان با عینک انگلیسی‌ها نگاه می‌کردند. بعد از شکل‌گیری دولت پاکستان در سال ۱۹۴۷ نیز محوریت توجه آمریکایی‌ها به افغانستان با در نظر گرفتن ملاحظات همسایه جنوبی بود. سوای از کمک‌های اقتصادی و تکنولوژیکی که برخی مواقع واشنگتن در اختیار دولت افغانستان قرار می‌داد، روابط ریشه‌داری بین دو کشور حاکم نبوده است.

در دوره جنگ سرد، آمریکایی‌ها افغانستان را جزء یاران شوروی و در بلوک شرق تعریف کرده بودند. این نوع نگاه بعد از جنگ سرد نیز ادامه داشت، تا اینکه حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاد. بعد از این اتفاق بود که ائتلافی چندجانبه به رهبری آمریکایی‌ها و با ماشین جنگی ناتو خاک افغانستان شد. اما به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک کم‌اهمیت‌تر این کشور در مقایسه با عراق، این در حالی که شورای امنیت هیچ مجوزی برای توسل به زور به آمریکا نداده بود، این کشور مدعی شد که نیازی به دریافت مجوز از شورای امنیت ملل متحد نیست؛ چرا که این نبرد ذیل ماده ۵۱ محسوب می‌شود و تجاوز تلقی نمی‌شود. هم از این رو بود که «مارجوری کوهن» در ۶ نوامبر ۲۰۰۱ گفت: «بمباران افغانستان غیرقانونی است و بایستی متوقف شود.» آمریکایی‌ها استدلال می‌کردند که این یک «حمله مسلحانه» از طرف گروه تروریستی علیه آمریکاست. درحالی که طبق منشور و وفق ماده ۵۱، قید «از طرف کشوری بودن» به هیچ‌وجه مورد توجه قرار نگرفته بود. حتی در صورت پذیرش ارتکاب حادثه ۱۱ سپتامبر توسط گروه‌های تروریستی افغانستان، آمریکا مجوز و مشروعیت حقوقی برای حمله به افغانستان را نداشت و این حمله فاقد معیارهای حقوقی مشروع بود.

پژوهش «هزینه‌های جنگ» که توسط مؤسسه مطالعات بین‌المللی «واتسون» دانشگاه «براون» آمریکا انجام شده و به تلفات مرتبط با جنگ در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ پرداخته است، نشان می‌دهد که کشته‌شدگان جنگ در افغانستان نزدیک به ۱۰۰ هزار تن می‌رسد. «نیتا کراوفورد»، پژوهشگر این موسسه، بر آن است که مجموعه کشته‌های نظامی و غیرنظامی پاکستان و افغانستان در این دوره تاریخ، ۱۴۹ هزار نفر و تعداد مصدومان این جنگ ۱۶۲ هزار تن بوده است. کراوفورد بر آن است که آمار بیانگر این است که جنگ افغانستان رو به پایان نیست، بلکه «بدتر می‌شود.»

اما آیا این تعداد کشته و زخمی را طالبان هم به افغانستان وارد کرده است؟ بخش سیاسی شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان در گزارشی تحلیلی می‌گوید براساس آمار موجود، طی ۱۱ سال اخیر، یعنی از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ قریب به ۳۰ هزار نفر از هموطنان غیرنظامی افغانستان در اثر این جنگ کشته شده‌اند. جالب‌تر اینکه از این تعداد تلفات، مسئولیت کشتار ۷۰۰۰ تن را طالبان و مخالفین دولت برعهده گرفته‌اند، ۷۰۰۰ تن توسط نیروهای بین‌المللی کشته شده‌اند و مابقی این افراد نیز در حملات غیرمستقیم از بین رفته‌اند.

این تلفات صرفاً یک طرفه نبوده است؛ به‌گونه‌ای که از اکتبر سال ۲۰۰۱ تعداد ۱۹۰۰ نظامی آمریکایی نیز در افغانستان کشته شده‌اند. این سوای از آمار غیررسمی درخصوص کشته‌شدگان است. همچنین هزینه این جنگ و جنگ عراق برای آمریکا ۱/۳ تریلیون دلار بوده است.

**انتخاب دونالد ترامپ تغییری در سیاست خارجی آمریکا ایجاد نمی‌کند و همان سیاست‌های گذشته تکرار می‌شود.**

***

**حضور آمریکا در خاورمیانه (غرب آسیا) به صلح و رفاه منجر نشده بلکه هژمونی مرگ و تخریب را به دنبال داشته است.**

**اقتصاد آمریکا رو به زوال است و در چنین شرایطی امکان ایجاد جبهه‌ای جدید برای لشکرکشی‌های جدید این کشور وجود ندارد.**

***

**قدرت ایران و حزب‌الله در برابر سیاست‌های آمریکا در سوریه نشانه دیگری برای افول قدرت آمریکا در منطقه است.**

عراق بود که اهمیتی بیشتر از افغانستان در معادلات غرب آسیا برای آمریکا داشت. هرچند سیاست این کشور در سال‌های اخیر چرخش‌هایی داشته است. برای مثال، با روی کار آمدن «باراک اوباما» بحث بر سر تقلیل نیروهای نظامی خارجی در این کشور، هر ساله بخشی از استراتژی امنیت ملی آمریکا را به خود اختصاص داده است که نقطه اوج آن را در آشکار شدن مذاکره آمریکا و طالبان می‌توان مشاهده کرد.

آمریکایی‌ها برای توجیه نظامی‌گری خود و تشکیل ائتلاف بین‌المللی برای لشکرکشی به افغانستان به ماده ۵۱ منشور ملل متحد و مکانیسم امنیت دسته‌جمعی آن توسل می‌جویند. این در حالی است که این استدلال در اساس نامشروع است. بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد در اصلی عرفی اشعار می‌دارد «کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود، از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یااز هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد، خودداری خواهند نمود.»

**آمریکایی‌ها برای توجیه نظامی‌گری خود و لشکرکشی به افغانستان به ماده ۵۱ منشور ملل متحد توسل می‌جویند در حالی که این استدلال در اساس نامشروع است و بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد کلیه اعضا را از تهدید به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها بازمی‌دارد.**

می‌پذیرد که روسیه در برابر آمریکا ایستاده است.

در آمریکا این تفکر وجود دارد که هرچه ما بگوییم، دیگران باید گوش کنند و اگر نکنند، ما عصبانی می‌شویم. نکته دیگر این است که روس‌ها در به چالش کشیدن آمریکا موفق بودند. نظیر آنچه در سوریه رخ داد. به نظر می‌رسد روس‌ها در سوریه خوب عمل می‌کنند و بر نفوذ خود در خاورمیانه می‌افزایند و این آمریکا را عصبانی می‌کند.

مرشایمر همچنین در این گزارش به قدرت ایران و حزب‌الله در برابر سیاست‌های آمریکا در سوریه اشاره کرده و به عنوان عوامل بازدارنده سیاست‌های آمریکا در منطقه، از آنها یاد می‌کند؛ مسئله‌ای که به زبان نظری، می‌توان آن را افول قدرت آمریکا دانست.

این موضوع همچنین در گزارش راهبردی شاخص قدرت نظامی آمریکا، در سال ۲۰۱۵، که وضعیت قدرت نظامی این کشور را بررسی کرده، بیان شده است؛ جایی که توان ارتش از لحاظ ظرفیت و قابلیت در سطحی پایین‌تر از سطح متوسط قرار دارد و از لحاظ آمادگی نیز در سطح نسبتاً پایین قرار گرفته است. اینک بسیاری از بازیگران منطقه از توان بالایی برای بازداشتن آمریکا از طرح‌های شوم در منطقه برخوردارند.

مرشایمر با علم به قدرت رو به افول آمریکا و عدم توان برای تمرکز روی منطقه، چنین جملاتی را اظهار می‌دارد. مسائل آمریکایی‌ها از منظر مرشایمر، بسیار فراوان است. لذا باز کردن جبهه‌های جدید در منطقه نیز برای آنها ناممکن است. به همین دلیل است که وی اظهار می‌دارد روسیه، ایران و حزب‌الله سد سیاست‌های این کشور در منطقه شده‌اند.

گزارش سال ۲۰۱۵ می‌افزاید، ارتش آمریکا جهت انجام فعالیت‌هایی فراتر از این [یعنی ورود به یک منازعه منطقه‌ای جدید]، با مشکلاتی روبه‌رو خواهد شد و مطمئناً از تجهیزات کافی برای مواجهه تقریباً هم‌زمان با دو رویداد منطقه‌ای عمده برخوردار نیست. این گزارش اضافه می‌کند، کاهش مداوم منابع مالی و متعاقباً تنزل نیروی نظامی باعث شده تا این نیرو تحت فشارهای چشمگیری قرار گیرد. فرآیندهای اساسی نگهداری و تعمیر به تعویق افتاده‌اند. واحدهای کمتری در معرض فرآیند استقرار عملیاتی چرخشی و طولانی مدت‌تر قرار می‌گیرند. مهلت استفاده از تجهیزات قدیمی تمدید می‌شود.

علاوه بر این، آمریکا کشوری درگیر بحران اقتصادی و بانکی و بدهکار به نظام اقتصادی بین‌المللی است. طبیعی است که مدیریت منازعات منطقه‌ای که آمریکایی‌ها ادعا دارند در آن ید طولایی دارند، نیاز به بودجه‌ای مضاعف دارد. اقتصاد آمریکا اقتصادی رو به زوال و دچار بحران بوده و طبیعی است که در چنین شرایطی، امکان ایجاد جبهه‌ای جدید برای لشکرکشی‌های این کشور فراهم نمی‌شود.

### سیاست خارجی تغییر نمی‌کند

مرشایمر در بخشی دیگر از سخنانش اظهار می‌دارد که انتخابات و پیروزی «دونالدترامپ»، تغییری در اصول سیاست خارجی آمریکا ایجاد نمی‌کند. او اشاره می‌کند که تفاوتی بین دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در این زمینه وجود ندارد و «مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶، به طور کلی مواضع سنتی درخصوص سیاست خارجی و مداخله در امور بین‌المللی را به هم ریخته و بسیاری از تمایزات معمول حزبی را از بین برده است که این موضوع برای هر کسی که در انتخابات نوامبر (ریاست‌جمهوری) پیروز شود، چالش سیاسی را به همراه دارد.»

«براساس گفته‌های علنی و اظهارات مشاوران «هیلاری کلینتون»، او اگر پیروز می‌شد، در قیاس با رئیس‌جمهور باراک اوباما، در صحنه بین‌المللی رویکرد تهاجمی‌تری اتخاذ می‌کرد. این موضوع او را از جناح لیبرال دموکرات‌ها به رهبری سناتور «برنی سندرز» جدا خواهد کرد؛ کسی که گفته بود کلینتون [در ماجرایی] بیش از اندازه سریع از گزینه اقدام نظامی حمایت کرده است.»

با توجه به این مبحث، ضروری است برخی سیاستمداران داخلی در این سیاست‌های خود را در پیوند با سیاست‌های برخی از افراد در آمریکا قرار ندهند تا در صورت شکست آنها، منافع کشور را با خطرات شدیدی مواجه کنند. سوای اینکه سیاست خارجی آمریکا، همان‌طور که مرشایمر اظهار می‌دارد، به هیچ وجه وابسته به افراد نیست.

**منبع: برهان**